

شنبه ۱۰ / ۸ / ۴۸

... امروز ساعت ۶ از خواب برخاستم. ساعت ۷ / ۳۰ در فرودگاه بودم که شاهنشاه با یحیی خان باید ساعت ۸ به پایگاه وحدتی جهت مانور هوایی تشریف می بردند. من نرفتم. ولی گویا مانور خیلی خوب بود و مارشال رحیم خان فرمانده جدید نیروی هوایی پاکستان خیلی تعریف می کرد.....

.... از اخبار مهم جهان یا لاقبل ایران این است که عراقی ها جنگ رادیویی را با ما موقوف کردند. احمق ها دیدند فایده ندارد.

جمعه ۱۶ / ۸ / ۴۸

... عصر به تهران برگشتیم. در هواپیما با ارتشبد عظیمی در خصوص مانور صبح صحبت می کردم. می گفت عراقی ها برای آشیانه های هواپیماهای خود زیر زمین جا ساخته اند، در صورتی که تمام هواپیماهای ما در همه فرودگاه ها باید روی زمین باشد. این مطلب باعث تعجب و غصه من شد. فردا صحت و سقم این موضوع را از شاهنشاه خواهم پرسید.

چهارشنبه ۲۱ / ۸ / ۴۸

صبح شارژ دافرانگلیس به جای سفیر به دیدنم آمد. علت این است که این شخص وارد در تنظیم قرارداد خرید اسلحه است. دوسه مطلب مهم گفت. یکی اینکه آن قسمت از قرارداد که مربوط به تحویل ندادن اسلحه است، خیلی گشاد و بی اهمیت نوشته شده، یعنی یک روی هزار چنین اتفاقی نمی تواند بیفتد. ثانیاً راجع به ضمانتی که دولت ایران مطالبه می کند آنقدر سنگین است که منطقی نیست..... مطالب را به تفصیل عرض کردم. شاهنشاه فرمودند تمام مطالب، مخصوصاً قسمت آخر را به ارتش بگو و دستور بده که از آنها ضمانت بگیرند که این اسباب را هم به ما خواهند داد.

تلگرافاتی از اعراب منجمله رییس جمهور عراق مبنی بر تبریک حلول ماه رمضان به شاهنشاه رسیده بود که جواب ها را توشیح فرمودند. عراقی پدرسگ (حسن البکر) ما را برادر خوانده است. قرآن کریم درست می فرماید که: الاعراب اشداً کفراً و نفاقاً.....

جمعه ۷ / ۹ / ۴۸

.... جنگ یمن جنوبی و عربستان دارد وارد مرحله جدی می شود و عجب آن که یمن خاک بر سر دارد عربستان را شکست می دهد. امشب سرشام شاهنشاه این مطلب را به من می فرمودند. عرض کردم باید به عربستان کمک کرد. فرمودند البته. اتفاقاً امشب مقاله ای در فاینشال تایمز لندن درآمده که سیاست تسلیحاتی ما را به باد انتقاد گرفته است. شاهنشاه از این مقاله عصبانی هستند. امشب می فرمودند به این پدرسوخته ها (منظور انگلیسی ها) بگو که اگر ما قوی نبودیم همین عراقی کوفتی مزاحم ما می شد. درست هم می فرمایند، چون آبادان خیلی آسیب پذیر است. با چند گلوله توپ کافی است که کن فیکون بشود و به کلی آتش بگیرد. اگر عراقی ها ترس از قدرت زیاد ما نداشتند قطعاً این کار را می کردند. مطلب دیگری که فرمودند این بود که بسیار خوب، به انگلیسی ها بگو برای این که به انتقادات شما پاسخ مثبت داده باشیم، اول خرید اسلحه از انگلستان را موقوف می کنیم. فردا اوامر شاهنشاه را ابلاغ خواهیم کرد. سفیر انگلیس نیست ولی مقامات اینتلجنس سرویس آنها این جا هستند. یقین دارم که به ونگ ونگ خواهند افتاد.....

جمعه ۲۱ / ۹ / ۴۸

صبح با دوستم سواری رفتیم، هوا مثل بهشت بود. هزاران شکار در کوه ها و جلگه های فرح آباد دیدیم که با کمال بی اعتنایی به ما، مقدمات جفت گیری را فراهم می کردند و بین نرها جدال سخت بود! ناهار آنجا خوردیم، بسیار خوش گذشت.

بعد از ظهر به مراسم سان و رژه ارتش در میدان مهرآباد تهران رفتیم. شاهنشاه این دفعه سواره سان دیدند، ولی بیچاره سپهبد شفقت فرمانده ارتش یکم تهران و شمال که ضمناً فرمانده سان و رژه بود، چون افسر پیاده است از اسب افتاد و بعد اسب او بی صاحب، جلوی اسب شاهنشاه افتاده بود! از آن بدتر آن که این جریان را تلویزیون هم پخش می کرد! اتفاق دیگری که افتاد، یک افسر از صف رژه جلوی تریبون خارج شد و عریضه ای تقدیم شاه می خواست بکند که مامورین امنیتی جلوی او را گرفتند. البته فردا محاکمه و اخراج خواهد شد، ولی مورد تقاضای او این بود که برای تحصیل الکترونیک عازم آمریکا شود! در دیسپلین نظام این خیلی عجیب است. غیر از این دو پیشامد مضحک، مراسم سان و رژه خیلی آبرومند بود. واقعاً ارتش آبرومندی داریم، خدا به شاه عمر بدهد. بالاخره به هر نحو شده، ارتشی به وجود آورده است که مایه افتخار است. یکصد و پنجاه هواپیمای جت که ۳۵ فروند آن فانتوم بود رژه رفتند. فقط موشک نداشتیم. آن هم برای این که جمع آوری آنها از اطراف فرودگاه های حساس مثل فرودگاه شاهرخی همدان و فرودگاه وحدتی دزفول و آبادان خطرناک بود (چون با عرب های وحشی و خصوصاً عراقی ها معلوم نیست، هر آن

چه پیش آمدی ممکن است بشود).....

شنبه ۲۲ / ۹ / ۴۸

صبح شرفیاب شدم. اول وقت مقداری راجع به زمین خوردن بیچاره سپهبد شفقت خندیدیم. ولی عرض کردم رژه بسیار عالی بود. فرمودند امیدوارم اصل و باطن هم داشته باشد. معلوم می شود عرایض من بی تاثیر نیست.....

خاطرات امیراسداله علم (وزیر دربار محمدرضا شاه) جلد یک